

نگاه



نسترن هاشمی

داستانی دیگر از امید

نگاهی به داستان بلند «حدیث مرده بر دار کردن آن سوار که خواهد آمد» نوشته هوشنگ گلشیری به بهانه انتشار مجدد

حدیث مرده بر دار کردن آن سوار که خواهد آمد داستانی بلند است. هوشنگ گلشیری با استفاده از عناصر آشنای تاریخی، اسطیری و دینی، حدیثی کهنه را با روایتی قدیمی تازه کرده است. هر یک از نشانه‌های استفاده شده در متن داستان گاه به‌صورت جداگانه و گاه با هم در لایه‌های مختلف تاریخی در ایران مورد استفاده گروه‌ها و اشخاص مهم و شناخته شده تاریخی قرار گرفته تا مفهوم و موضوع امید به تغییر و به شدن روزگار را ایجاد کند.

سپید جامگی که در داستان به آن اشاره شده، به صورت ویژگی خاص در آغاز تقریباً همه ادیان و مذاهب ایرانی که در ابتدا جنبه اعتراضی به مذهب غالب را داشته‌اند حاضر بوده است. رنگ سپید در فرهنگ ایرانی نماد پاکی، روشنایی و حقیقت بوده و سفیدپوش شخص دارای فضیلت است. از همین رواست که نام خانوادگی زرتشت سپیتمان به معنی روشن و دارای سپیدی روایت شده است. لباس روحانیان در دین زرتشت و لباس مانویان و مزدکیان در دوره مانی و مزدک سپید ذکر شده است. در تصاویر و شمایل‌های اسلامی لباس و سرپند پیامبر اسلام(ص) به‌طور معمول سفید است. بعد از اسلام در قیام سپید جامگان به رهبری مقنع که ادعای پیامبری و خدایی که به جامه انسان درآمده دارد، هم لباس خود و هم به دین گروندگانش سپید است. این رسم حتی در میان دراویش هم امتداد پیدا می‌کند. در ابتدای بیشتر این مذاهب، دین تازه به‌وسیله دین فراگیر پیش از خود به نام زندیق معرفی می‌شد که همان معرب شده زندیک یا زند دیگر است (زند به تفسیر اوستا گفته می‌شد)، از این رو در ابتدا تفسیر مانی از اوستا به زند دیگر مشهور شده و سپس به‌عنوان کافر در مفهوم کلی استفاده شد.

در داستان حدیث مرده بر دار کردن آن سوار که خواهد آمد، گلشیری با استفاده از همین عناصر سراغ دین تازه رایج شده در شهر رفته است. دین تازه‌ای که به دنبال تصویب که بر دروازه شرقی نصب شده آورده شده است. خود دروازه شرقی دلالت بر آگاهی، جهت‌نیایش صبحگاهی زرتشتان به سمت آفتاب و آغازی برای روشنی دارد، روشنی و آگاهی که کم‌کم بر خواجه ابوالمجد خواهد تابید.

دین تازه‌ای که در داستان مطرح می‌شود پیروان پنهان و آشکاری دارد. مأموران حکومت با دنبال کردن این افراد به سردابه‌هایی تودرتو می‌رسند. پس از گذر از چهار سردابه، به اتاق مدور برآمده از سنگ می‌رسند. زیر آتشدان درون چاه در دست‌کند زیر آن، دوازه نفر درحالی که در مقابل نقش جام‌های شکسته شراب است مرده‌اند. عدد دوازه جزو اعداد مقدس در فرهنگ ایرانی است که با اعداد مهم و کامل سه، رمز آسمان و چهار، زمین در ارتباط است. به‌جز آن، محلی که این بخش داستان تصویر می‌کند مشابه تفسیر از محراب‌های دین میترا

است، به‌صورت سردابه، چاه،

غار یا دست‌کند که هفت مرحله داشتند و میترا در شام آخرش در درون غار شراب و گوشت خورده بود. مهردینان سوگند می‌خوردند که از دین خود با کسی حرف نزنند. تصویر میترا در محراب‌ها به دیوار آویخته بوده است. مشابه این آداب در این بخش از داستان معصوم پنجم روایت می‌شود.

مفهوم آشنای دیگر در این داستان که مضمون اصلی داستان نیز هست موضوع منجی‌خواهی و انتظار موعود است. منجی خواهی در سیزمین نحد ایران مفهومی اساسی و پایه‌ای دارد. در دین باستانی مهرپرستی بعد از شام آخر میترا سوار بر ارابه خورشید به آسمان می‌رود تا در آخرالزمان دوباره بازگردد. همین مفهوم در دین زرتشت با سه موعود به نام‌های هوشیدر، هوشیدر ماه و سوشانس آورده می‌شود.

در دین مانی متأثر از دین مسیحیت و زرتشت آمدن فارقلیط که اشاره به خود مانی است و خردی‌شهر ابرد وعده داده شده است. این مفهوم در اسلام شیعه با مهدویت گرده خورده است. در مسلك مقنع هم هاشم بن حکیم خود را در تئور انداخته تا دوباره در آخرالزمان به‌عنوان خدای بزرگ، باز بر مردمانش ظاهر شود. در ایران مؤمنان به هر یک از ادیان در زمان‌های مختلف در انتظار ظهور موعودی بوده‌اند که در این داستان به‌صورت نقش

زیبایی بر دیوار ذکر شده است. نقشی که با اعدام شخصی شبیه به آن (شاید کسی که مدعی یکی بودن با تصویر بوده) هم پایان پیدا نمی‌کند و مردم به اعتقاد خود ادامه می‌دهند.

نویسنده به زیبایی از همین اعتقاد ریشه‌دار استفاده کرده است. در نهایت با قرار دادن خواجه ابوالمجد در میان سپیدجامگان و رقص و حرکت جمعی آنان نشان می‌دهد که وی براحتی مقهور اعتقاد جمعی شده است؛ با وجود اینکه وی تنها فردی است در آن شهر که به چشم خود اعدام فردی را که کاملاً شبیه به تصویر بود دیده و در آن صحنه از چشم بستن و توجه نکردن مردم به این موضوع خشمگین هم شده است.

در این داستان گوشه‌ای از اعتقاد و رفتار دین‌ورزان تازه به نمایش درآمده است. برابری خواجه و غلام و بیرون آمدن اوز جامه اربابی با اعتقاد مزدکیان بسیار نزدیک است که اختلافات طبقاتی را منکر می‌شدند و خواهان برابری همه و دسترسی مساوی به همه امکانات

هوشنگ گلشیری در داستان بلند حدیث مرده بر دار کردن آن سوار که خواهد آمد بازی زیبایی را آغاز کرده که پایه‌اش را در همان آغاز بر قدمت داستان گذاشته است. قدمتی که با اشاره ادیان اولیه بر نیاز انسان به پایان سختی و عذاب، نجات از ظلم و زندگی بی‌مرگ است پایه گذاشته شده و با استفاده از لایه‌های پنهان مفاهیم موجود در ناخودآگاه جمعی، با کمک زبانی فاخر، داستانی کهن را به شکلی دیگر بازگو کرده است.



احمد هاشمی- محمد پروین

شیوا **مقالو نویسنده‌ای تجربه‌گرا است و سعی می‌کند سبک و ادبیات منحصر به خودش را داشته باشد. مجموعه داستان آدم‌های اشتباهی اخیراً از این نویسنده منتشر شده است. مقاللو در دانشگاه هنر کارگردانی سینما خوانده و با چند طرح سینمایی همکاری کرده است. وی همچنین مترجم پرکاری است. پرسش‌های ما از ایشان افزون بر مقوله داستان‌نویسی برخی ملاحظات بینارشته‌ای همچون سینما را در بر می‌گیرد.**

■ **علاقه‌شما به داستان کوتاه شروع کنیم. لطفاً در این باره بیشتر توضیح دهید.**

از کودکی به خاطر شرایط فرهنگی و خوب خانواده زیاد کتاب می‌خواندم و تا نوجوانی بیشتر رمان‌های کلاسیک مهم خارجی را خوانده بودم. اما در جوانی بود که با داستان کوتاه بیشتر جهان ادبیات را شناختم و ضریاهنگ و مضامین داستان کوتاه را بیشتر به زندگی و شکل تفکر آدم‌های امروزی شبیه‌تر می‌دیدم، گرچه لذت خواندن کتاب همیشه جای اصلی را داشته است. اواخر دهه ۷۰ و اوایل دهه ۸۰ دوران اوج توجه به داستان کوتاه در ایران بود. وفور نشریات تخصصی مثل کارنامه و نیز جلسات داستان‌خوانی جدی که روی داستان کوتاه تأکید زیاد داشتند. البته هنوز هم داستان کوتاه در دنیا بُعد هنری‌تری دارد و مخاطب خاص‌تر و فرهیخته‌تری را می‌طلبد؛ اما از اواخر دهه ۸۰ به بعد متأسفانه برخی دوستان ناشر و نویسنده، با تحلیل‌های اشتباه، رمان و داستان کوتاه را در تقابل با هم قرار دادند و وحجم بودن کتاب به معیار چاپ و حتی سنجش کیفیت تبدیل شد در صورتی‌که هیچ جای جهان و تاریخ وجب و کلمه معیار نیست، معیار این است که یک نویسنده حرفه‌ای هر روز بنویسد و خوب به بنویسد، حالا در هر حجمی. دونالد بارتملی هم هرروز کلی می‌نوشت و هر شب پاره می‌کرد تا در نهایت بهترین‌ها را گلچین کند. داستان کوتاه علاوه بر امریکا –که موفق‌ترین کشور در این زمینه است – و ذائقه مخاطبان برای انواع مختلف داستان کوتاه تربیت شده– باقی جاها هم طرفدار دارد که یک دلیل مهمش نشریات و مجلات کاغذی یا الکترونیکی تخصصی است. ما امروز در ایران کمتر مجله‌تخصصی کاغذی‌متمرکز بر ادبیات داستان (ونه‌کشکولی از همه چیز) داریم (یکی دوسایط فعال خوب البته هست).

■ **آیا معیارها و سنجش‌های داستان کوتاه موفق در جامعه تغییر کرده و ذائقه مخاطب با سافارشی نویسی و عامه‌نویسی متوسط نویسی از داستان کوتاه خوب برگشته‌است؟**

اتفاق تأثیر‌گذاری که ادبیات جدی در دچار سو-تفاهم کرده، مَدی است که شبکه‌های تلگرامی و اینستاگرامی آورده که قطعاتی از کتاب را انتخاب و معرفی می‌کنند. نفس این کار از نظر تبلیغاتی خیلی خوب و درست است اما مثل خیلی امور دیگر فرهنگی که نیت و مقصد فرق می‌کنند، اینجا هم بُعد معرفی تحت‌الشعاع این برداشت اشتباه قرار گرفته‌که مخاطب‌ها صرفاً آن خرده‌متن‌ها را دست‌به‌دست می‌کنند و برایشان این ذهنیت ایجاد می‌شود که کتاب را خوانده‌اند! الان خیلی‌ها سعی می‌کنند قطعات زیبا و قصار بنویسند که بشود در اینستاگرام یا کانال‌ها گذاشت؛ تا یکدیگر می‌کنم که با نفس قطعه‌نویسی مشکلی ندارم، کتاب «فانوس دریایی» خودم قطعه‌نویسی ممواری (ناداستان یا اولویت‌هایی که بر مبنای واقعیت نوشته شده‌اند) است. اما، کتاب را بخرد و بخواند.

■ **شما از لزوم وجود نشریات تخصصی برای داستان کوتاه گفتید. ناشرها هم**



را تا امروز هم... بگذریم. هر کار خوبی دیر یا زود جایگاه خودش را پیدا می‌کند. مهم است که ما نویسنده‌ها به‌عنوان یک صنف روابط دوستانه و محترمانه‌ای داشته باشیم اما نه به شکل محافل تعیین جایزه و برنده. مجلات تخصصی هم باید تمام این جوانب را بسنجند که درگیر این بازی‌ها نشوند که فقط کارهای اصحاب خودشان را چاپ کنند. مشکل بعدی عدم تأمین مالی نویسنده از سوی نشریات است، چون در کل چرخه اقتصاد ادبیاتمان فقیر و تُنگ است. اگر من این نکات را صریح بیان می‌کنم دلیلش این است که خدا را شکر در موضع مستحکمی هستم، هم تقدیرهایم را کم یا زیاد داشته‌ام و هم همیشه –از نخستین کتابم با مقاله روزنامه‌ای– دستمزد کامل گرفته‌ام، هیچ مقاله یا داستانی هم از سوی مجله یا ناشری رد نشده. یعنی اتفاقاً آن رابطه حرفه‌ای محترمانه مورد نظرم را با همکاران دارم اما صرفاً به خاطر تلاش‌های کاری و سعی‌ام بر ارائه کار درست و حرفه‌ای، وگرنه داخل بازی کسی نیستم.

■ **تعریف‌تان از نویسنده حرفه‌ای چیست؟**

اول شخص – خودشان نویسنده یا روزنامه‌نگار یا کتاب‌فروش هستند! این یعنی تبدیلی با داشتن اعتماد به نفس در مواجهه با جهان‌های دیگر، یعنی جهانی آشنا را برای روایت انتخاب می‌کنید که نیاز به فضاسازی و لحن و زبان جدیدی هم ندارد. البته باید از برخی حرکات درخشان در پرداختن به ژانرهای متفاوت ماجراجویی یا تاریخی یا فانتزی و علمی دفاع کنم، همین‌طور هم از نویسندگان جدی و صاحب‌سبکی که خاص و یگانه آفرینش می‌کنند. اما این مشکل به‌طور کلی وجود دارد که در ادبیات امروزان هم در زیستن و هم در تخیل کند شدیم. مشکل بعدی فرمول‌های یکسانی است که از بعضی کارگاه‌های داستان‌نویسی صادر و باعث شده خیلی از دوستان جوان یک‌جور بنویسند. مثلاً این فرمول بشدت نخ‌نمای «یک موضوع را انتخاب کن و از دید چند راوی بنویس» که ۷۰ سال قبل در ادبیات جهان و ۱۰ سال قبل در ادبیات ما جالب بود ولی دیگر نیست. قطعاً‌وی این فرمول هم نمونه‌های موفق ایرانی داریم اما آیا به شیوه‌های روایی دیگری احتیاج نیست؟

■ **تفاوت تأثیر‌گذاری که ادبیات جدی را دچار سو-تفاهم کرده، مَدی است که شبکه‌های تلگرامی و اینستاگرامی آورده که قطعاتی از کتاب را انتخاب و معرفی می‌کنند**

■ **مادر داستان ایرانی توانستیم آنقدر موفق باشیم، چه از نظر سوز و چه از نظر سبک و ساختار. خارجی‌ها از تجربیات زیستی گسترده‌تر و متنوع‌تری استفاده می‌کنند، دست‌کم صدسال داستان‌نویسی حرفه‌ای پشت سرشان قرار دارد، نه مثل تاریخ ادبیات ما که تک‌ستاره‌هایی بر چند سال داشته‌ایم و نوشتن هنوز یک شغل نیست**

■ **همین چند عامل را جمع کنید: ناشر حامی، تبلیغات رسانه‌ای، آموزش در مدارس و کتابفروشی‌های دانا. اگر بازار کتاب زیر و رو نشد؟!**

گفت‌وگو با «شیوا مقاللو» درباره «داستان ایرانی» و برخی ملاحظات بین‌رشته‌ای

تنوع تجربه‌های زیستی نویسندگان ما اندک است

کتاب خوب را با درصد قرارداد کمتری با یک مترجم به‌د قرارداد می‌بندند و هم کتاب را تمامه می‌کنند و هم مخاطب را فراری می‌دهند. مشکل دیگر ظهور کتاب‌هایی است که با سرمایه خود مولف چاپ می‌شود. چند میلیون هزینه بی‌هیچ پخش و معرفی و حمایت بعدی که گاهی کیفیت چاپشان در حد جزوات پلی‌کپی است. عامل دیگر تبلیغات صداسویمیا و تشویق به کتابخوانی در مدارس است. بیشتر خانواده‌ها هم کتاب را فقط کمک‌درسی می‌دانند، هم والدین تمایلی به داستان‌خواندن بچه‌نارودهم حجم بار درسی روی دوش دانش آموز غولی به‌نام کنکور او را از کتاب داستان پس می‌زند و بالا‌بره عامل مهم دیگر کتاب‌فروشی‌ها و جایگاه‌تعیین‌کننده‌شان در آشنایی و تشویق مخاطبان است، با کارمندان مشتاق و باسواد که خبره‌کتاب باشند. همین چند عامل را جمع کنید: ناشر حامی، تبلیغات رسانه‌ای، آموزش در مدارس و کتابفروشی‌های دانا. اگر بازار کتاب زیر و رو نشد؟!

■ **در سال‌های گذشته در سینما اقتباس‌های بیشتری از کتاب‌ها می‌شد و موفق هم بود. این رابطه اینک به‌نوعی قطع شده است، الآن مشکل سینما نبودن قصه است و مشکل کتاب‌ها مام فروش نرفتن. چرا اوضاع به این سمت تغییر یافته‌است؟**

گم شدن این حلقه وصل به هر دوطرف ضربه زده. الآن شاهد اکران فیلم‌های کامدی ای هندی که اصلاً فیلم نیست و دوساعتی می‌خندد انگار یکی برایت جوک تعریف کرده ولی داستانی ندارد! اگر این ارتباط ایجاد شود هم ادبیات تکان می‌خورد و هم سینما از این وضع اسفناک بیرون می‌آید که کم‌دستمزدترین بخش آن فیلم‌ها باشند. الآن اول از یک لوکیشن خوششان می‌آید و بعد برایش فیلمنامه می‌خوانند! معکوسش را کمتر می‌بینید که طرح آنقدر مهم باشد که بروند و بهترین مکان و بازیگر و امکانات را پیدا کنند. آمار سه‌ماهه اول اکران اسفال در مقایسه با سال‌های قبل حکایت از افت شدید مخاطب دارد. در جشنواره فجر گذشته بیشتر فیلم‌ها در زمینه فیلمبرداری و طراحی صحنه و بازی جای حرف داشتند اما انگار همه این‌ها حول هیچ باز شده بود و هیچ قصه مرکزی محکمی در کار نبود. به نظر صاحب‌نظران از دو سو باید به هم اعتماد کنند و با هم حرف بزنند. هم سینماگرها باید بیشتر مطالعه کنند و تصدیق کنند که ضعفشان در شناختن زنجیر را به خاطر مهاجرت‌ها در دست داریم. طبق آمار نویسندگان سرشناسی که از کشور رفته‌اند هیچ کدام با موفقیت ادامه ندادند (برای مخاطبان ایرانی

■ **شما فکرمی‌کنید آموزش‌های رایج نقش پیش‌برنده‌ای ندارد؟**

■ **در سال‌های گذشته نویسندگان زن سرشناسی مانند سیمین دانشور، شهرنوش پارس‌پور و زهرا پیرزاد داشتیم، در حالی‌که به نظر می‌رسد هم‌اکنون این نوع شوق و اشتیاق به محاق قه‌ار نقش‌رژان در میدان ادبی کاسته شده است. دلیل این امر چیست؟**

یکی اینکه در زمینه ادبیات پرمخاطب، نویسنده‌ای دست یکدیگر آفت بزرگی شده و باعث تضعیف همان نوع ادبیات بفروش. «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» خاتم یسزارد در مرز ادبیات جدی و عامه‌پسند بود و بازار کتاب هم به این نوع احتیاج داشت و دارد، اما با همان نثر شیرین در نهایت مبلغ تفکری در جازانده و تثبیت‌کننده وضع موجود برای زن بود که کنش تعیین‌کننده خاصی نداشت. به دنبال موفقیت آن کتاب، آن مدلی نوشتن هم باب شد: خاطره‌گویی‌هایی حال و گذشته و تمرکز بر این سوال که آیا کسی مرا دوست دارد یا نه! یعنی وفور رمان‌هایی با شخصیت‌های زن متزلزل و محبوب و غیرتصمیم‌گیرنده. اما آن طرف ماجرا افرادی مثل منیرو روانی‌پور بودند با ادبیاتی ناب و جدی و ساختارهای منحصر به فرد، یا کمی قبل ترش خاتم پارس‌پور با سوزنه‌هایی تکان‌دهنده و نثری مشخص. ما متأسفانه این حلقه زنجیر را به خاطر مهاجرت‌ها در دست داریم. طبق آمار نویسندگان سرشناسی که از کشور رفته‌اند هیچ کدام با موفقیت ادامه ندادند (برای مخاطبان ایرانی

زندگی شما از این راه می‌چرخد؟ نه، راستش پول فروش کتاب‌هایم برای مخارج جانی‌ام صرف می‌شوند و نمی‌شود روی مقدار و زمان رسیدنشان چندان حساب کرد. فرآیند انتخاب ذهنی یک کتاب تا چاپ آن حداقل یکی دوسال زمان می‌برد و چکی هم که از ناشر می‌گیرید مال شش ماه بعد از پخش در بازار است و نهایتاً یکی دو میلیون تومان! بنابراین در شرایط فعلی حرفه‌ای بودن از نظر من جنبه مالی ندارد و بیشتر حالت اخلاقی و معنوی شما در مواجهه با شغلتان است، تعهدتان به نوشتن، از انتخاب کتاب ترجمه گرفته که خود نوشتن، و فقیقتان بهتر وزنه می‌زنید و لی هیچ باشگاهی از شما ورزشکار حرفه‌ای نمی‌سازد، گرچه سالم نگهدان می‌دارد. جوایز ادبی امروزه هم همین اند؛ مشوق‌اند اما تعیین‌کننده نیستند و اعتبارشان کم‌رنگ‌شد.

■ **در سال‌های گذشته نویسندگان زن سرشناسی مانند سیمین دانشور، شهرنوش پارس‌پور و زهرا پیرزاد داشتیم، در حالی‌که به نظر می‌رسد هم‌اکنون این نوع شوق و اشتیاق به محاق قه‌ار نقش‌رژان در میدان ادبی کاسته شده است. دلیل این امر چیست؟**

یکی اینکه در زمینه ادبیات پرمخاطب، نویسنده‌ای دست یکدیگر آفت بزرگی شده و باعث تضعیف همان نوع ادبیات بفروش. «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» خاتم یسزارد در مرز ادبیات جدی و عامه‌پسند بود و بازار کتاب هم به این نوع احتیاج داشت و دارد، اما با همان نثر شیرین در نهایت مبلغ تفکری در جازانده و تثبیت‌کننده وضع موجود برای زن بود که کنش تعیین‌کننده خاصی نداشت. به دنبال موفقیت آن کتاب، آن مدلی نوشتن هم باب شد: خاطره‌گویی‌هایی حال و گذشته و تمرکز بر این سوال که آیا کسی مرا دوست دارد یا نه! یعنی وفور رمان‌هایی با شخصیت‌های زن متزلزل و محبوب و غیرتصمیم‌گیرنده. اما آن طرف ماجرا افرادی مثل منیرو روانی‌پور بودند با ادبیاتی ناب و جدی و ساختارهای منحصر به فرد، یا کمی قبل ترش خاتم پارس‌پور با سوزنه‌هایی تکان‌دهنده و نثری مشخص. ما متأسفانه این حلقه زنجیر را به خاطر مهاجرت‌ها در دست داریم. طبق آمار نویسندگان سرشناسی که از کشور رفته‌اند هیچ کدام با موفقیت ادامه ندادند (برای مخاطبان ایرانی

می‌تواند تمام این‌ها باشد. تنوع تجربه‌های زیستی ما اندک است، به دلایل مختلف اجتماعی و فرهنگی و فهرست باشد اما تضمین خواننده شدن نداشت (این مشکل همچنان در برخی جوایز ادامه دارد) همان موقع طی یک نامه محترمانه برای دبیر محترم بنیاد گفتم روند رای‌گیری‌تان برای من جای سؤال دارد، پس طبق اصول اخلاقی‌ام نمی‌توانم برنده شدن تک داستان خودم را هم قبول کنم. خلاصه ردتش کردم و این حرف حقم برخی اصحاب ماجرا

می‌تواند تمام این‌ها باشد. تنوع تجربه‌های زیستی ما اندک است، به دلایل مختلف اجتماعی و فرهنگی و فهرست باشد اما تضمین خواننده شدن نداشت (این مشکل همچنان در برخی جوایز ادامه دارد) همان موقع طی یک نامه محترمانه برای دبیر محترم بنیاد گفتم روند رای‌گیری‌تان برای من جای سؤال دارد، پس طبق اصول اخلاقی‌ام نمی‌توانم برنده شدن تک داستان خودم را هم قبول کنم. خلاصه ردتش کردم و این حرف حقم برخی اصحاب ماجرا